

DOI: 10.30512/KQ.2021.15819.2963

حوزه معنایی «وحدت» در نهج البلاغه

امیراحمد عظیمی^۱

سید محمود میرزایی الحسینی^۲

مریم جلیلیان^۳

چکیده

یکی از مفاهیم اساسی در کلام و اندیشه امام علی (ع) «وحدت» است چنان که در نهج البلاغه به عزت و اقتدار امت اسلامی در سایه وحدت تأکید شده است. گرچه واژه «وحدة» در نهج البلاغه به معنای همبستگی و اتحاد به کار نرفته است؛ ولی ترکیب‌ها و تعبیرهای متنوعی در حوزه معنایی «وحدت» وجود دارد که با توجه به بافت موقعیتی و شرایط گوناگون سیاسی و اجتماعی، ذهن مخاطب را به سمت مسأله حیاتی وحدت سوق می‌دهد. این مقاله، واژگان و ترکیب‌های حوزه معنایی وحدت و مفاهیم و مصادیق آن را مورد بررسی و تحلیل معناشناختی قرار داده است و کوشیده است با روش توصیفی-تحلیلی و براساس علم معناشناسی، مؤلفه‌های معنایی و دلالت‌های بافتی واژگان و ترکیب‌های حوزه معنایی وحدت را در دو بخش «ترکیب‌های دال بر اتحاد مطلوب» و «ترکیب‌های دال بر اتحاد نامطلوب» و نیز رابطه معنایی «باهم آیی» بررسی و تحلیل نماید و بیان کند که مفاهیمی چون همکاری، سازش و اصلاح و مصادیقی همچون وحدت عقیدتی، اجتماعی، سیاسی و عاطفی در مقوله وحدت نقش آفرینی کرده‌اند و با توجه به بافت می‌توانند بار معنایی مثبت یا منفی داشته باشند.

واژگان کلیدی: نهج البلاغه، وحدت، حوزه معنایی، رابطه باهم آیی

* تاریخ ارسال: ۱۳۹۹/۰۹/۱۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۱/۲۷ (مقاله پژوهشی)

۱. دانش‌آموخته ارشد نهج البلاغه، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه لرستان/ azimimirahmad@gmail.com

۲. دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه لرستان (نویسنده مسئول)/

mirzaei.m@lu.ac.ir

۳. استادیار زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه لرستان، ایران/ jalilian.ma@lu.ac.ir

۱ - مقدمه

معناشناسی، یکی از شاخه‌های مهم زبان‌شناسی است که در تعریف آن گفته اند: «اصطلاحی فنی است که به مطالعه معنی اطلاق می‌شود» (صفوی، ۱۳۸۳، ص ۳۱). در معناشناسی به آن دسته از معانی توجه می‌شود که بتوان از درون زبان یافت و نیازی به داشتن اطلاعاتی خارج از زبان نباشد. براساس دورویکرد «هم‌زمانی» (Synchronic) و «در زمانی یا تاریخی» (Diachronic) در زبان‌شناسی، می‌توان دو نوع معناشناسی را از یکدیگر متمایز ساخت: معناشناسی هم‌زمانی و معناشناسی در زمانی (کرمانی، ۱۳۹۱، ص ۶). معناشناسی تاریخی به مطالعه تاریخی تغییرات واژه‌ها در گذر زمان می‌پردازد و معناشناسی توصیفی به مطالعه رابطه معنایی واژه‌ها در یک حوزه معنایی در مقطع زمانی خاص اشاره می‌کند (صفوی، ۱۳۸۳، ص ۱۹۶). یکی از این موارد واژه «وحدت» است که یک مفهوم کلی و عام دارد، اما زمانی که آن را در ساختار متنی نهج‌البلاغه و در حوزه معناشناسی مورد بررسی قرار می‌دهیم، متوجه می‌شویم که امام علی (ع) برای تبیین مفهوم وحدت از واژه‌های مختلفی در نهج‌البلاغه استفاده نموده است.

واژه «وحدة» با مشتقاتش ۶۸ مرتبه در نهج‌البلاغه به معنی «یگانه و تنها» آمده و به معنای اتحاد و همبستگی به کار نرفته است (محمدی و دیگران، ۱۳۶۹، صص ۴۷۷-۴۷۸)؛ ولی از مشتقات آن، مانند «واحد» بعضی وقت‌ها در اثر ترکیب شدن با اسمی به مفهوم اتحاد استعمال شده است. با توجه به اهمیت وحدت در انسجام میان ملت‌ها و دولت‌های اسلامی، پرداختن به مقوله وحدت امری ضروری است. از این‌رو، پژوهش حاضر سعی دارد با روش توصیفی-تحلیلی به بررسی واژگان حوزه معنایی «وحدت» با در نهج‌البلاغه بپردازد، تا از این رهگذر به پرسش‌های ذیل پاسخ گوید:

۱. واژه‌های حوزه معنایی وحدت در نهج‌البلاغه کدامند؟

۲. واژه‌های حوزه معنایی وحدت در نهج‌البلاغه برای بیان چه مفاهیم و مصادیقی به کار رفته‌اند؟

با توجه به نقش وحدت در حفظ و تداوم جامعه، پژوهشگران و محققان بسیاری به این موضوع پرداخته و آن را مورد بررسی قرار داده‌اند، با این حال بیشتر توجه این پژوهش‌ها به تحلیل محتوایی موضوع وحدت است، از جمله: علی اکبر احمدپور (۱۳۸۶) در کتاب «امام علی (ع) و هم‌گرایی اسلامی در عصر خلافت» به تعریف اصطلاحی اتحاد از دیدگاه متکلمان و فیلسوفان می‌پردازد و نتیجه می‌گیرد که اتحاد حقیقی، ناشدنی است؛ ولی اتحاد مجازی انجام یافته است. سعید بند علی (۱۳۸۶) در کتاب «وحدت جوامع در نهج‌البلاغه» به تعریف اتحاد مطلوب و نامطلوب اشاره نموده و نتیجه می‌گیرد که هر اتحادی مطلوب نیست، بلکه باید محور و هدف اتحاد مورد دقت قرار گیرد و با توجه به آن حق یا باطل بودن اتحاد و مرتبه آن تعیین گردد. ولی الله برزگر کلیشمی (۱۳۷۲) در کتاب «جامعه از دیدگاه نهج‌البلاغه» به مفهوم جامعه و مفاهیم نزدیک به آن با ذکر شواهدی از نهج‌البلاغه همچون جامع، جماعت، حشد و ... پرداخته است.

در زمینه معناشناسی واژه‌های نهج‌البلاغه نیز پژوهش‌های فراوانی صورت گرفته است، از جمله: ناصر قره‌خانی (۱۳۹۷) در مقاله «بررسی معنی‌شناسی واژه ذلت در نهج‌البلاغه با رویکرد باهم‌آیی هم‌نشینی و جانشینی»، به بررسی واژه «ذلت» و واژه‌های هم‌نشین و جانشین آن پرداخته و نتیجه می‌گیرد که واژه‌هایی همچون «أهون»، «أوضع» و ... می‌توانند مفهوم ذلت را تداعی کنند. دیگر این که عباس مصلائی‌پور یزدی

و مروت محمدی (۱۳۹۰) در مقاله‌ای با عنوان «معناشناسی زهد در نهج البلاغه بر اساس روش معناشناختی ایزوتسو» به معنای این واژه توجه کرده‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند که این واژه در نهج البلاغه توسعه معنایی و در نتیجه توسعه مصداقی یافته است. عاقله صابری (۱۳۹۷) در پایان نامه خود تحت عنوان «وحدت و انسجام اسلامی در قرآن و نهج البلاغه شریف»، فاطمه زراعت طلب، (۱۳۹۶) در پایان نامه خود تحت عنوان «وحدت و کثرت در خطبه متقین، شقشقیه، غراء و الزهراء، نهج البلاغه از دیدگاه نقد زیباشناسی» موضوع وحدت را مورد بحث و بررسی قرار داده‌اند.

اما به رغم پژوهش‌های متعدد صورت گرفته، در نهج البلاغه، تاکنون پیرامون وحدت از حیث معناشناسی پژوهشی صورت نگرفته است.

۲- باهم آبی‌های واژگانی درحوزه معنایی وحدت

یکی از روابط معنایی در سطح واژه، رابطه باهم آبی است و آن «رابطه‌ای از نوع ترکیب میان الفاظی است که در یک زنجیره کلامی در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند» (کرمانی، ۱۳۹۱، ص ۱۱). با بررسی این ترکیب‌ها می‌توان به تبیین نسبتاً دقیقی از اتحاد مطلوب و نامطلوب در کلام امام علی (ع) دست یافت.

۲-۱- ترکیب‌های دال بر اتحاد مطلوب

در اسلام، اتحاد و پیوند، خود به خود دارای ارزش مطلق نیست و هر نوع اتحاد و پیوندی نمی‌تواند ارزشمند باشد. ارزش همبستگی و اتحاد، نسبی است و بستگی به محور بودن دین و مصالح معنوی دارد. (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ج ۲۶، ص ۱۰۱). اتحاد از نوع مطلوب و ثمربخش آن؛ یعنی اهتمام برای رسیدن به نوعی یگانگی در منافع و اهداف و تقریب در باورهای دینی، از سوی کسانی که به رغم اجتهادات مختلف، مشترکات بسیاری دارند؛ از جمله این که معتقد به خدایی واحد، پیام شناخته شده و برخوردار از یک کتاب آسمانی مشترک به نام قرآن مجید هستند (آقانوری، ۱۳۸۷، ص ۱۹). در ادامه به برخی از ترکیب‌هایی که دلالت بر اتحاد مطلوب دارند اشاره می‌شود.

۲-۱-۱- اجتمعتِ الألفة بـ

واژه «اجتماع»، ضد افتراق و به معنی گردآمدن و جمع شدن چیزهای پراکنده آمده است (طریحی، ۱۳۶۲، ج ۴، ص ۳۱۴). این واژه پر بسامدترین واژه جانشین وحدت در نهج البلاغه است که به صورت اسم و فعل ۳۶ مرتبه تکرار شده است. واژه «ألفة» در نهج البلاغه در یک مورد با واژه «اجتماع» هم‌نشین شده است: «وَلَا تَنْقُصُ سُنَّةَ صَالِحَةٍ عَمِلَ بِهَا صُدُورُ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَاجْتَمَعَتْ بِهَا الْأُلْفَةُ» (نامه ۵۳): «و آداب پسندیده‌ای را که بزرگان این امت به آن عمل کردند و ملت اسلام با آن پیوند خورده بر هم مزین». امام (ع) سنت‌های نیکویی را که با موازین و تعالیم شریعت ناسازگار نیستند و مردم با آن‌ها انس گرفته‌اند، محور انسجام مردم بیان می‌کند. مراد از ترکیب «اجتمعت بِهَا الْأُلْفَةُ»، اجتماع توأم با انس و مهربانی است که مصداق وحدت اجتماعی است. سیاق این جمله، تهدید و انذار است و واژه «اجتماع» برای نزدیکی و اتصال به کار نرفته،

بلکه در معنی مجازی وحدت استعمال شده است. علت قرار گرفتن اجتماع و وحدت در یک حوزه معنایی، وجود مؤلفه معنایی مشترک تعاون و همکاری میان این دو است.

۲-۱-۲- «العِزَّةُ» بالاجتماع

واژه «عِزَّةُ» برگرفته از ماده «عزز» اسم مصدر و جمع آن «عُزْرُ» است. در لغت به معانی مختلفی چون شدت، قوت، غلبه و از اضداد به معنی ضعف و کمیاب شدن آمده است (فیومی، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۲۰۷/ ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۳۸). اصلی‌ترین معنای «عزت»، توانایی است که همه این معانی از لوازم توانایی است. یکی از ویژگی‌های عزت، استیلاء است که بعضی از واژه‌شناسان آن را به «غالب» و مانند آن معنا کرده‌اند. واژه «عزیز» ۱۳ مرتبه در نهج البلاغه آمده (محمدی و دیگران، ۱۳۶۹، ص ۳۰۲) که در یک مورد همراه واژه اجتماع به کار رفته است: «وَ الْعَرَبُ الْيَوْمَ وَ إِن كَانُوا قَلِيلًا، فَهَمْ كَثِيرُونَ بِالْإِسْلَامِ، عَزِيزُونَ بِالْإِجْتِمَاعِ» (خطبه ۱۴۶)؛ «عرب، امروز اگرچه از نظر تعداد اندک، اما با نعمت اسلام فراوانند و با اتحاد و هماهنگی عزیز و قدرتمندند». بنابراین، مراد از واژه «عزیز» در این بیان امام علی (ع) عزت ممدوح است. همجواری «عزیز» و «اجتماع» با قرینه «الاسلام» این نتیجه را به همراه دارد که اگر ملتی مدار اتحاد عقیدتی آن‌ها دین اسلام باشد، در برابر بیگانگان شکست‌ناپذیر و نیرومند خواهد بود. مؤلفه معنایی واژه «اجتماع» و «عزیز» همان ارجمندی و نیرومندی است.

۲-۱-۳- الاجتماع علی الإمام أو الرجل

واژه «إمام» ۱۳ مرتبه (محمدی، ۱۳۶۹، ص ۳۵) و واژه «رَجُلٌ» ۴۶ مرتبه در نهج البلاغه آمده (همان، صص ۱۸۰-۱۸۱)، در کنار واژه «اجتماع» به کار رفته است. در ذیل تنها به دو مورد اشاره می‌شود:
الف) «إِنِ اجْتَمَعَ النَّاسُ عَلَى إِمَامٍ طَعَنْتُمْ» (خطبه ۱۸۰)؛ «اگر مردم اطراف امام خود جمع شوند، طعنه می‌زنید». واژه «امام» از ماده «أمم» به معنی سرپرست، راهبر و هر کسی است که مورد اقتدا و تبعیت قرار گیرد (ابن منظور، ۱۹۹۷، ج ۱، ص ۱۰۹).

ب) «وَ إِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ فَإِنِ اجْتَمَعُوا عَلَى رَجُلٍ وَ سَمَّوْهُ إِمَامًا كَانَ ذَلِكَ لَهُ رِضَى» (نامه ۶)؛ «همانا شورای مسلمین از آن مهاجرین و انصار است، پس اگر بر امامت کسی گرد آمدند و او را امام خود خواندند، خشنودی خدا هم در آن است». «اجتماع» به معنی گرد آمدن به کار رفته و در اثر همجواری با ترکیب‌های فوق مصداق وحدت اجتماعی مطلوب است. حرف «عَلَى» در معنی مجازی (بیان حال) به کار رفته و مراد از واژه «امام» و «رَجُلٌ»، شخص امام علی (ع) است. مؤلفه معنایی مشترک واژه «اجتماع» با کلمات هم‌آیند آن، نیرومندی است؛ یعنی همان‌طور که اجتماع و اتحاد سبب اقتدار می‌شود، پیروی از رهبر باعث نیرومندی می‌گردد.

۲-۱-۴- التَّمَسُّكُ بِحَبْلِ الْقُرْآنِ أَوْ بِتَقْوَى اللَّهِ

افعال «مَسَكَ بِهِ، أَمَسَكَ بِهِ، تَمَسَكَ، اسْتَمَسَكَ، تَمَسَّكَ وَ...» به معنای چنگ زدن و آویزان شدن می‌باشند (زبیدی، ۱۹۶۶، ج ۲۷، ص ۳۳۳). دامغانی برای «مَسَكَ» هفت معنا آورده است (۱۳۶۱، ج ۳،

ص ۲۵۰). از دلایل اطلاق این واژه بر معانی مختلف، باهم آبی متنوع و گسترده آن با واژه‌های دیگر است که معانی آن لفظ را به خود گرفته و صاحب آن معانی شده است. این واژه با مشتقاتش ۳۱ مرتبه در نهج البلاغه آمده است (محمدی و دیگران، ۱۳۶۹، ص ۴۲۱) مانند:

الف) «و تَمَسَّكَ بِحَبْلِ الْقُرْآنِ وَ اسْتَصْبَحَهُ» (نامه ۶۹)؛ «به ریسمان نجات قرآن چنگ بزن و از آن نصیحت پذیر». واژه «حبل» بر پنج معنا است: عهد و پیمان، قرآن، اسلام، ریسمان و رگ گردن (دامغانی، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۱۴۳). کلمه «حبل» در امور مثبت به کار می‌رود. مانند این سخن امام (ع) که حبل به معنی قرآن آمده و استعاره تمثیلیه است؛ ولی «حباله» و «حبال» در امور منفی کاربرد دارد.

ب) «أَوْصِيكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ، فَإِنَّهَا الزَّمَامُ وَ الْقَوْمُ، فَتَمَسَّكُوا بِوَتَائِقِهَا» (خطبه ۱۹۵)؛ «ای بندگان خدا! شما را به پرهیزکاری سفارش می‌کنم، که عامل کنترل و مایه استواری شماست. پس به رشته‌های تقوا چنگ زنید». واژه «تقوا» اسم مصدر از ماده «وقی» در اصل به معنی حفظ و صیانت از نفس در مورد چیزهای ترسناک است و گاهی به معنی خوف و ترس نیز به کار رفته است (راغب اصفهانی، ۱۳۹۴، ص ۸۵۰). امام علی (ع) در این عبارت واژه «زمام» را برای تقوا استعاره آورده است؛ زیرا پرهیزگاری مانند زمام شتر، انسان را به راه حق می‌کشاند (مکارم، ۱۳۹۰، ج ۷، ص ۶۳۹). «الْمُرَادُ الْعَمَلُ بِمَا يَقْوِيهَا وَ يُرَكِّزُهَا مِنْ إِدْمَانِ الْفَرَائِضِ وَ الْاِسْتِمَالِ عَلَى الْمَكَارِمِ»؛ «منظور عمل کردن به چیزهایی است که تقوا را تقویت می‌کند و با خوگرفتن به فریض و اهتمام ورزیدن به کارهای نیک، آن را استحکام می‌بخشد». (دخیل، ۱۴۰۸، ج ۱۹، ص ۹۹).

باهم آبی «حبل القرآن» و «تقوی الله» با فعل «تَمَسَّكَ» به این مطلب اشاره دارد که وحدت حقیقی در روی زمین بدون تمسک به قرآن و تقوا معنا ندارد. واژه «تَمَسَّكَ» جنبه اثباتی دارد و به وحدت عقیدتی اشاره دارد و واژه‌های «قرآن» و «تقوی» به جلوگیری از انحراف یا سقوط اشاره دارند. مؤلفه معنایی مشترک تَمَسَّكَ با کلمات هم آیند آن، حفظ کردن از سقوط است.

۲-۱-۵- اصلاح او صلاح ذات البین

واژه «اصلاح» از ماده «صلح» به معنی بهبود بخشیدن چیزی پس از فسادش است. واژه «ذات» به معنی خلقت و بنیه و اساس چیزی است. «بین» در کلام عرب بر دو معنا است: یکی جدایی و دیگری پیوند و از اضداد است. ترکیب «ذات البین»؛ یعنی آنچه میان قوم مایه نزدیکی، پیوستن و دوستی یا دشمنی و بغض شدید است (ابن منظور، ۱۹۹۷، ج ۱، ص ۲۸۲). «اصلاح» با مشتقاتش؛ یعنی آنچه که با آن به خیر می‌رسند و یا با آن از شر و بدی رهایی می‌جویند (عسکری، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۳۲۱). این ترکیب ۴ مرتبه در نهج البلاغه تکرار شده است (محمدی و دیگران، ۱۳۶۹، ص ۲۵۹) مانند:

الف) «اصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ» (خطبه ۱۶)؛ «مسایل میان خود را اصلاح کنید». سفارش امام (ع) به «اصلاح ذات البین» برای این است که افراد، اختلافات و تعصبات بین خود را کنار بگذارند و از دودستگی و رودررویی بپرهیزند. کلمه «ذات» اشاره دارد به اصلاح ریشه‌ای و اساسی، نه اصلاح سطحی و ظاهری. بودن کلمه ذات معنایش این است که از ته دل خود را اصلاح کنید و با هم کینه و دشمنی نداشته باشید؛ چون ریشه نزاع و درگیری‌ها، دشمنی و کینه‌توزی است (خزائلی، ۱۳۸۶، ص ۲۲۷).

«ذَاتَ بَيْنٍ مَا بَيْنَ الْقَوْمِ مِنَ الْقَرَابَةِ وَالصَّلَةِ وَالْمَوَدَّةِ أَوْ الْعَدَاوَةِ وَالْبَغْضَاءِ. وَالْمُرَادُ: بِاصْلَاحِ ذَلِكَ أَنْ يَكُونُوا مُتَوَادِينَ مُتَحَابِّينَ»؛ «ذَاتَ بَيْنٍ» یعنی خویشاوندی و رابطه و دوستی یا دشمنی و کینه میان یک قوم را گویند. و منظور از اصلاح ذات البین این است که باید افراد قوم همدیگر را دوست داشته باشند و به همدیگر محبت بورزند». (خیل، ۱۴۰۸، ج ۲۸ صص ۲۹-۳۰).

ب) «اللَّهُمَّ أَصْلِحْ ذَاتَ بَيْنِنَا» (خطبه ۲۰۶) «خدایا! خون ما و آن ها را حفظ کن». عبارت «اصلاح ذات البین»؛ یعنی فساد میان قوم را اصلاح کن. کلمه «ذات» کنایه از آتش دشمنی زیاد و بغض شدید است (خوئی، ۱۳۵۱، ج ۱۳، صص ۸۲-۹۴).

«أَوْصِيكُمْ وَ جَمِيعَ وُلْدِي وَ أَهْلِي وَ مَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي بِتَقْوَى اللَّهِ وَ نَظْمِ أَمْرِكُمْ وَ صِلَاحِ ذَاتِ بَيْنِكُمْ، فَإِنِّي سَمِعْتُ جَدَّكُمْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَقُولُ: صِلَاحُ ذَاتِ الْبَيْنِ أَفْضَلُ مِنْ عَامَّةِ الصَّلَاةِ وَ الصِّيَامِ» (نامه ۴۷)؛ «شما و تمام فرزندان و خاندانم و کسانی را که این وصیت به آنها می‌رسد، به ترس از خدا، نظم در امور زندگی و ایجاد صلح و آشتی در میانتان سفارش می‌کنم؛ زیرا من از جد شما پیامبر (ص) شنیدم که فرمود: «اصلاح کردن بین مردم، از همه نماز و روزه‌ها برتر است». در عبارت اخیر، امام (ع) درباره مسالمت و آشتی واژه «اصلاح» را به کار برده، نه «اصلاح» را. ظاهراً علت امر آن است که واژه اصلاح نسبت به واژه اصلاح از فراگیری و شمول بیشتری برخوردار است؛ یعنی شما هم بین خودتان و هم بین دیگران در برقراری صلح و آشتی بکوشید.

واژه های «اصلاح» و «اصلاح» به معنی سازگاری و مدارا کردن به کار رفته‌اند. به تعبیر دیگر، این واژه‌ها برای بهبود روابطی به کار می‌روند که دچار کژ و ناراستی شده‌اند. واژه‌های فوق در اثر وقوع رابطه معنایی باهم آبی با «ذات» و «بین» به تقویت و تحکیم پیوندها اشاره دارند و مصداق وحدت سیاسی - اجتماعی مطلوب هستند. مؤلفه معنایی مشترک اصلاح و صلاح با کلمات هم‌آیند، حفظ خون است. در نمونه‌های فوق به خوبی نمایان می‌شود که ترکیب‌های فراوانی در نهج البلاغه وجود دارند که با وقوع رابطه باهم آبی در سطح واژگانی در حقیقت جانشین مفهوم وحدت مطلوب شده‌اند.

۲-۲- ترکیب‌های دال بر اتحاد نامطلوب

اگر ملتی از محور دین کناره‌گیری کنند و در جبهه مخالف حق قرار بگیرند، هرچند با هم اتحاد و انسجام داشته باشند، آن اتحاد نامطلوب تلقی می‌گردد. در ادامه ترکیب‌های دال بر اتحاد نامطلوب بررسی می‌شود.

۲-۲-۱- الاجتماع علی الباطل

واژه «باطل» اسم فاعل از ماده «بطل» به معنی لغو و بیهوده، ظلم و ستم، گمان و دروغ، کفر و گمراهی به کار رفته است (عمر، ۱۴۲۹، ج ۱، ص ۲۱۹). این واژه ۶۰ مرتبه در نهج البلاغه تکرار شده (محمدی و دیگران، ۱۳۶۹، صص ۵۴-۵۵) که در دو مورد شاهد باهم آبی این واژه با «اجتماع» هستیم و تداعی کننده اتحاد نامطلوب هستند:

الف) «وَإِنِّي وَاللَّهِ لَأَظُنُّ أَنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ سَيُدَالُونَ مِنْكُمْ بِاجْتِمَاعِهِمْ عَلَيَّ بِاطْلِهِمْ وَتَفَرُّقِكُمْ عَن حَقِّكُمْ» (خطبه ۲۵): «سوگند به خدا می‌دانستم که مردم شام به زودی بر شما غلبه خواهند کرد؛ زیرا آن‌ها در یاری کردن باطل خود وحدت دارند و شما در دفاع از حق متفرقید».

ب) «فِيَا عَجَبًا عَجَبًا وَاللَّهِ يُمِيتُ الْقَلْبَ وَيَجْلِبُ الْهَمَّ مِنْ اجْتِمَاعِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ عَلَيَّ بِاطْلِهِمْ وَتَفَرُّقِكُمْ عَن حَقِّكُمْ» (خطبه ۲۷): «شگفتا! شگفتا! به خدا سوگند! این واقعیت قلب انسان را می‌میراند و دچار غم و اندوه می‌کند که شامیان در باطل خود وحدت دارند و شما در حق خود متفرقید».

آن‌گونه که از عبارات فوق برمی‌آید، سیاق دو جمله، سیاق انذار است؛ چون یاران امام از دستورات او سرپیچی کردند. واژه «اجتماع» به معنی نزدیکی و اتصال به کار نرفته، بلکه در معنای «همکاری کردن» استعمال شده و از آن‌جا که اتحاد مردم شام با معاویه بر مدار حق نبود، از آن به باطل یاد شده است. باهم-آیی واژگانی «الاجتماع علی الباطل» بیانگر معنای وحدت سیاسی - اجتماعی نامطلوب است و حرف «علی» به معنی مجازی (ترجیح دادن) به کار رفته است؛ زیرا آن‌ها ضلالت و گمراهی را بر حقیقت ترجیح دادند.

۲-۲-۲- الاجتماع علی الفرقة

«فَرَّقَ» فعلی است که بر جدایی و پراکندگی بین دو چیز دلالت دارد (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۴۹۳). واژه «الفرقة» از ماده «فَرَّقَ» به معنی تفرقه و جدایی است. این واژه ۸ مرتبه در نهج البلاغه تکرار شده (محمودی و دیگران، ۱۳۶۹، ص ۳۵۰) که در یک مورد با واژه «اجتمع» هم‌نشین شده است: «فاجتمع القوم علی الفرقة» (خطبه ۱۴۷): «مردم در آن روز بر جدایی و تفرقه هم داستان‌اند». این موضوع در دوران امام (ع)، بر فرقه خوارج صدق می‌کند؛ چرا که آنان بر جدایی از دین و بر طریق ضلالت با هم متحد شدند و از جماعت اهل هدایت (علمای کتاب و حدیث) متفرق شدند (صوفی تبریزی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۵۲۴). جعفری دلیل پراکندگی مردم از یکدیگر را از دست دادن روحیه تعاون و هماهنگی و عامل اتحاد ذکر می‌کند (جعفری، ۱۳۶۹، ج ۲۴، ص ۲۰۴)؛ بنابراین، از هم‌جواری واژه «اجتمع» با ترکیب «علی الفرقة» می‌توان دریافت که منظور از آن‌ها تعاون و همکاری در ایجاد تفرقه است؛ چرا که خوارج بر جدایی و تفرقه در دین به اتحاد عقیدتی نامطلوب دست یافتند.

۲-۲-۳- الاجتماع علی تکذیب النبی

واژه «تکذیب» از ماده «کذب» به معنی نسبت دروغ به کسی دادن و انکارکردن به کار رفته است. این واژه یک مرتبه در نهج البلاغه به کار رفته (محمودی و دیگران، ۱۳۶۹، ص ۳۹۷) و با واژه «اجتماع» هم‌نشین شده است: «لَا يَتَّبِعُهُ عَن ذَلِكَ اجْتِمَاعٌ عَلَيَّ تَكْذِيبُهُ» (خطبه ۱۹۰): «هرگز همدستانان دشمنان که او را دروغگو خواندند، او را از دعوت حق باز نداشت». این عبارت بیانگر این است که هرگز اتحاد دشمنان در برابر پیامبر (ص) در عزم و اراده آن حضرت تأثیر نگذاشت و او را ناتوان نساخت و از برنامه خود منصرف نکرد؛ شجاعانه پیش می‌رفت و به مقصود خود می‌رسید (مکارم، ۱۳۹۰، ج ۷، ص ۲۹۶). بر این اساس، دشمنان با این گفته‌های خود، هم دروغ می‌گفتند و هم پیامبر (ص) را تکذیب می‌کردند؛ زیرا پیامبر با

صراحت آن‌ها را از شرک و بت پرستی باز می‌داشت. بنابراین، واژه «اجتماع» در معنی مجازی همدلی به کار رفته که در اثر هم نشینی با ترکیب «عَلَى تَكْذِيبِهِ»، مصداق وحدت سیاسی - اجتماعی نامطلوب است؛ زیرا دشمنان آشکارا علیه پیامبر (ص) به مخالفت و دشمنی می‌پرداختند.

۲-۲-۴- اصطلاح علی حبّ الدنيا (الجيفة) و الاصطلاح علی الإدهان

واژه «اصطَلَحَ» از ماده «صَلَحَ»؛ یعنی گروهی ناسازگاری و اختلاف را به کنار نهادند و بر کاری شناخت پیدا کردند و متحد شدند. این کلمه مصدر «اصطَلَحَ» به معنی اتّحاد طایفه‌ای بر چیزی مخصوص و بر هر علمی است که موجب سازش شود (مصطفی و دیگران، ۱۴۱۱، ج ۱، ص ۵۲۰). این واژه ۳ مرتبه در نهج البلاغه در باب افتعال تکرار شده است (محمدی و دیگران، ۱۳۶۹: ۲۵۹-۲۶۰) که به دو نمونه از آن اشاره می‌شود:

الف) «أَقْبَلُوا عَلَيَّ حَيْفَةً قَدْ افْتَضَحُوا بِأَكْلِهَا وَاصْطَلَحُوا عَلَيَّ حُبَّهَا» (خطبه ۱۰۹): «بر لاشه مرداری روی آوردند که با خوردن آن رسوا شدند و در دوستی آن همداستان گردیدند». امام (ع) لفظ «جيفة» را برای دنیا و وصف «الإفتضاح بِأَكْلِهَا» را برای خارج شدن از شعار صالحان و طاعت خدا استعاره آورده است (صوفی تبریزی، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۱۰۲۶). واژه «اصطلاح» برای همبستگی و توافق در محبت دنیا مجازاً آمده و از باب اطلاق اسم ملزوم بر لازم آن است؛ زیرا اصلاح عبارت از سازش و تراضی پس از دشمنی و ناسازگاری است و در اینجا توافق آنها در امور دنیا در همه احوال مراد است (ابن میثم، ۱۳۸۸، ج ۴، ص ۱۶۰).

امام (ع) همبستگی و توافق بر دوستی دنیا را ناشی از شدت محبت به آن ذکر نموده و دوستی دنیا را مستلزم نادانی و غفلت از آخرت می‌داند که در نهایت موجب کوری دل می‌گردد.

ب) «أَهْلُهُ مُعْتَكِفُونَ عَلَيَّ الْعِصْيَانَ، مُصْطَلِحُونَ عَلَيَّ الإِدْهَانَ» (خطبه ۲۳۳): «مردم گرفتار گناه و به سازشکاری همدستانند». واژه «دَهَنَ» فعلی است که بر نرمی، آسانی و کمی دلالت می‌کند (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۳۰۸). واژه «إِدْهَانَ» در اصل به معنی روغن مالی کردن و سپس به معنی خدعه کردن، نیرنگ زدن و سازش کردن بر سر یک امر نامطلوب آمده است (مکارم، ۱۳۹۰، ج ۸، ص ۵۳۲). «اصطلاح» اگر لازم استعمال شود، به معنای نشان دادن خلاف خواست قبلی، خدعه و نیرنگ و نرمش در سخن است و چنانچه متعدی استعمال شود، به معنای مدارا و ملایمت و معانی دیگر خواهد بود. ظاهراً در این عبارت علت سازش کردن مردم با یکدیگر، فریب و نیرنگ است.

در نتیجه می‌توان فهمید که «اصطلاح علی حبّ الدنيا (الجيفة) و الاصطلاح علی الإدهان» به معنی تبانی و سازش کردن با یکدیگر به کار رفته و این باهم‌آیی‌ها دالّ بر وحدت عقیدتی نامطلوب‌اند؛ زیرا آن‌ها از اطاعت خدا سرپیچی کردند. مؤلفه معنایی مشترک «مصطلحون» با واژگان هم‌آیند آن، مخالفت با حق است.

۲-۲-۵- التَّوَاخِي عَلَى الْفُجُورِ

واژه «تَوَاخِي» اصل آن «أَخُو» و آن کسی است که در ولادت از یک پدر و مادر یا یکی از آن دو، یا به واسطه شیرخوردن با انسان شریک باشد و نیز برای هر کسی که با دیگری در قبیله، کار و دوستی یا امور دیگر مشترک باشد، کنایه آورده می‌شود (راغب اصفهانی، ۱۳۹۴، ص ۲۷). واژه تَوَاخِي با مشتقاتش ۳ مرتبه در نهج البلاغه آمده (محمدی و دیگران، ۱۳۶۹، ص ۴۷۹) که در یک مورد مصداق وحدت عقیدتی نامطلوب است: «وَ تَوَاخِي النَّاسِ عَلَى الْفُجُورِ» (خطبه ۱۰۸): «و مردم در شکستن قوانین خدا دست در دست هم می‌گذارند». واژه «فَجْر» به معنی شکافتن چیزی به طور گسترده است و از آن جا که ارتکاب گناهان، پرده دینداری را می‌شکافد به آن «فجور» اطلاق شده است (راغب اصفهانی، ۱۳۹۴، ص ۵۹۳) این واژه، ۴ مرتبه در نهج البلاغه به کار رفته است (محمدی و دیگران، ۱۳۶۹، ص ۳۴۶). بر این پایه، مراد از عبارت «تَوَاخِي النَّاسِ عَلَى الْفُجُورِ» این است که توده مردم به صورت گروهی، دسته جمعی و متحد و متفق به سوی فجور، کذب و بی‌دینی پیش می‌روند (مکارم، ۱۳۹۰، ج ۴، ص ۵۳۹). در مجموع واژه «تَوَاخِي» به معنی همکاری و دست برادری دادن به یکدیگر در فسق و فجور به کار رفته و شامل کسانی می‌شود که در ارتکاب اعمال زشت و قبیح، فسق، فجور و گناه همانند یکدیگر بودند. حرف «عَلَى» به معنی مجازی (ترجیح دادن) به کار رفته؛ یعنی قرار گرفتن توده مردم بر گنهکاری نسبت به دینداری در خواسته و میل آن‌ها مقدم شده که با حرف «عَلَى» نشان داده شده است.

۲-۲-۶- التَّضَافِرُ عَلَى هَضْمِ

واژه «تَضَافِرُ» از ماده «ضَفَرَ» به معنی پیوستن چیزی به چیز بافته شده و پهن است. از باب «ضَفَائِرُ الشَّعْرِ» به معنی هر مویی که به رشته دیگر به پهنائی بافته شود و این قیاس نیکویی است در یاری کردن و پشتیبانی و جز آن. ترکیب «تَضَافِرُوا عَلَيْهِ»؛ یعنی یکدیگر را یاری کردند (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۳، صص ۳۶۶-۳۶۷). این واژه یک مرتبه در نهج البلاغه آمده است (محمدی و دیگران، ۱۳۶۹، ص ۲۶۸) و مصداق وحدت اجتماعی نامطلوب است: «وَ سَتَّبِعْتِكِ ابْنَتَكَ بِتَضَافِرٍ أُمَّتِكَ عَلَى هَضْمِهَا» (خطبه ۲۰۲): «به زودی دخترت تو را آگاه خواهد ساخت که امت تو، چگونه در ستمکاری بر او اجتماع کردند». از سیاق کلام پیداست که به شکایت امام (ع) به محضر پیامبر (ص) از عمل بد مردم اشاره دارد که به اعتقاد او پس از رحلت پیامبر (ص) خلافت را که حقش بود، غصب و حق زهرا (س) را که فدک بود، ظالمانه تصرف کردند. واژه «تَضَافِرُ» به معنی تعاون و همکاری بر چیز مطلوب است و از آنجا که ظلم و ستم نزد آنان مطلوب بوده، به کار رفته است (خوئی، ۱۳۵۱، ج ۱۳، ص ۱۴). «هَضْمٌ» در اصل به معنی شکستن، فشار دادن و در هم کوبیدن است و سپس در معانی ظلم کردن، خشم گرفتن و غلبه کردن به کار رفته است (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۶، ص ۵۵ / ابن منظور، ۱۹۹۷، ج ۶، ص ۳۳۹). این واژه با مشتقاتش ۳ مرتبه در نهج البلاغه آمده است (محمدی و دیگران، ۱۳۶۹: ۴۶۹).

«تَضَافِرُ» به معنی پیوستن و یاری کردن است که با ذکر قرینه لفظی «هَضْمِ» به معنای یاری کردن استعمال می‌شود. حرف «عَلَى» در اثر همنشینی با واژه‌های «تَضَافِرُ» و «هَضْمِ» به معنی مجازی (شدت و مشقت)

به کار رفته است که استعمال این حرف بیانگر آن است که امت به سان نیروی قوی با اتحاد داشتن، عرصه را بر امام علی (ع) و فاطمه زهرا (س) تنگ کردند و با تحمیل فشار بر ایشان، آنان را به مشقت و رنج انداختند و بر آنان ظلم نمودند.

شایان ذکر است ترکیب‌هایی که در باب اتحاد مطلوب و نامطلوب مورد بررسی قرار گرفت گرچه در ظاهر میان آن‌ها رابطه معنایی باهم‌آیی دیده می‌شود و واژگانی هستند که در ترکیب، کنار هم می‌آیند؛ ولی در اصل جانشین معنای وحدتند. در ادامه بحث به بررسی واژگانی پرداخته می‌شود که به وضوح یکی از مؤلفه‌های معنایی آن‌ها وحدت است و در متن نهج‌البلاغه واژگان جانشین آن به شمار می‌آیند.

۳- واژه‌های جانشین وحدت در نهج‌البلاغه

رابطه جانشینی، رابطه‌ای از نوع انتخاب و جایگزینی میان هر یک از الفاظ یک زنجیره کلامی با الفاظی است که می‌توانند جایگزین آن شوند (بی‌رویش، ۱۳۷۴، ص ۳۱). واژه‌هایی که بر اساس تشابه معنایی قابل شناسایی‌اند، در نظام زبان بر محور جانشینی با یکدیگر، در یک میدان معنایی قرار می‌گیرند. واژه‌های بسیاری در نهج‌البلاغه در مفهوم وحدت به کار رفته است؛ به گونه‌ای که بررسی تمام آن‌ها در این نوشتار نمی‌گنجد، بدین جهت به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود.

۳-۱- التَّوَّاصِلُ

واژه «التَّوَّاصِلُ» از ماده «وَصَلَ» در اصل بر پیوستن چیزی به چیز دیگر دلالت می‌کند (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۶، ص ۱۱۵). این واژه با مشتقاتش ۵۲ مرتبه در نهج‌البلاغه آمده است (محمدی و دیگران، ۱۳۶۹، صص ۴۸۴-۴۸۵) که به دو نمونه از آن اشاره می‌شود:

الف) «وَعَلَيْكُمْ بِالتَّوَّاصِلِ وَالتَّبَادُلِ» (نامه ۴۷): «و بر شما باد به پیوستن با یکدیگر و بخشش همدیگر». منظور از واژه «تَوَّاصِلُ» هر گونه ارتباط و پیوند معنوی، مادی، عقلانی و عاطفی می‌باشد (مکارم، ۱۳۹۰، ج ۱۰، ص ۲۸۱)، درحالی‌که خوئی می‌گوید: مراد از واژه «تَوَّاصِلُ» حفظ کردن رابطه با برادران مسلمان در سرزمین‌های مختلف اسلامی و یاری کردن یکدیگر با بخشیدن مال و جان است (۱۳۵۱، ج ۲، ص ۱۳۲).

ب) «وَلَعَمْرِي لَيُضَعَفَنَّ لَكُمْ التَّيَّةُ مِنْ بَعْدِي أضعافاً... قَطَعْتُمْ الأَدْنَى وَوَصَلْتُمْ الأَبْعَدَ» (خطبه ۱۶۶): «و به جانم سوگند! سرگردانی شما پس از من بیشتر خواهد شد... چرا که از نزدیکان پیامبر (ص) بریده و به بیگانگان نزدیک شدید». منظور از ترکیب «وَصَلْتُمْ الأَبْعَدَ» پیوند با معاویه یا کسانی است که قبل از امام حکومت را بدست گرفتند (خوئی، ۱۳۵۱، ج ۱۰، ص ۸۰). این واژه مصداق وحدت سیاسی- اجتماعی نامطلوب است؛ چرا که یاران امام از حق انحراف پیدا کردند. «التَّوَّاصِلُ» با مشتقاتش هم به معنی پیوستن و جمع شدن و هم به مفهوم تعاون و همکاری به کار رفته است. مؤلفه معنایی مشترک میان واژه وحدت و تَوَّاصِلُ، نزدیکی و پیوستن است و به این دلیل است که در یک حوزه معنایی قرار گرفته‌اند.

۳-۲- اللمّ

واژه «اللمّ» از ماده «لَمَّ» به معنی جمع کردن و اصلاح کردن است و گفته می‌شود: «لَمَّ اللَّهُ شَعَثَهُ»؛ یعنی خدا کارهای پراکنده او را جمع و آن‌ها را اصلاح کرد (ابن منظور، ۱۹۹۷، ج ۵، ص ۵۲۳). واژه «لَمَّ» در اصل بر اجتماع، نزدیکی و اتحاد دلالت می‌کنند (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۵، ص ۱۹۷). این واژه ۴ مرتبه در نهج البلاغه تکرار شده است (محمدی و دیگران، ۱۳۶۹، ص ۴۱۳) که در دو مورد به معنای جمع کردن و اصلاح کردن به کار رفته است:

الف) «فَلَمَّ اللَّهُ بِهِ الصَّدْعَ» (خطبه ۲۳۱): «او شکاف های اجتماعی را با وحدت اصلاح کرد». امام (ع) در مورد وحدت کلمه با سه تعبیر: «لَمَّ، رَتَّقَ و تَأَلَّفَ» یاد کرده است (مکارم، ۱۳۹۰، ج ۸، ص ۵۱۲). «لَمَّ: جَمَعَ بِهِ. وَالصَّدْعُ: الشَّقُّ فِي أَحْبَاءِ الصُّلْبِ. وَالْمُرَادُ: جَعَلَ مِنْ أَوْلِيَاكَ الْأَعْدَاءِ الْمُتَفَرِّقِينَ أَحْبَاءَ مُتَأَلِّفِينَ»؛ «لَمَّ یعنی جمع کرد. الصَّدْعُ یعنی شکاف ایجاد کردن میان دوستان سرسخت و صمیمی. منظور این است که از آن دشمنان پراکنده، دوستانی متحد و یکدل بوجود آورد» (دخیل، ۱۴۰۸، ج ۲۴، ص ۷۳).

ب) «فَإِذَا طَمِعْنَا فِي خَصَلَةٍ يَلُمُّ اللَّهُ بِهَا شَعَثَنَا وَتَدَانَىٰ بِهَا إِلَى الْبَقِيَّةِ فِيمَا بَيْنَنَا رَغَبْنَا فِيهَا وَ أَمْسَكْنَا عَمَّا سِوَاهَا» (خطبه ۱۲۲)؛ «هرگاه احساس کنیم چیزی باعث وحدت ماست و به وسیله آن با یکدیگر نزدیک می‌شویم، شکاف‌ها را پر و باقیمانده پیوندها را محکم می‌کنیم، به آن تمایل نشان می‌دهیم و آن را گرفته و دیگر راه را ترک می‌گوییم». مراد از واژه «يَلُمُّ» به معنی جمع‌آوری و یا جمع‌آوری چیزی توأم با اصلاح است (مکارم، ۱۳۹۰، ج ۵، ص ۲۴۱)؛ بنابراین، از همجواری واژه «لَمَّ» با واژگان «الصَّدْعُ» و «شَعَثْنَا» می‌توان دریافت که «لَمَّ» به معنای جمع کردن و اصلاح کردن به کار رفته و مصداق وحدت کلمه عقیدتی مطلوب است که پیامبر (ص) و امام (ع) به عنوان محور اتحاد ذکر شده‌اند. تفاوت واژه «وحدت» با واژه «لَمَّ» در این است که در مفهوم واژه «لَمَّ»، هیچ‌گونه شکافی وجود ندارد، درحالی که در مفهوم «وحدت» گسستگی و شکاف وجود دارد.

۳-۳- الرتق

واژه «الرتق»؛ یعنی چیزی را به چیزی بستن یا به هم چسباندن و اصلاح کردن است (مصطفی و دیگران، ۱۴۱۱، ج ۱، ص ۳۲۷). در مجاز «رَتَّقْنَا فَتَقَهُم»؛ یعنی میان آنان را اصلاح کردیم، هنگامی که احوالشان را اصلاح کردند و جلو نابودی را گرفتند (زمخشری، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۳۳۶). این واژه با مشتقاتش ۵ مرتبه در نهج البلاغه تکرار شده (محمدی و دیگران، ۱۳۶۹، ص ۱۷۹) که در دو مورد به معنی پیوند به کار رفته است:

الف) «أَرْسَلَهُ بِالضِّيَاءِ وَ قَدَّمَهُ فِي الإِصْطِفَاءِ فَرَتَّقَ بِهِ الْمَفَاتِقَ» (خطبه ۲۱۳)؛ «خدا پیامبر (ص) را با روشنایی اسلام فرستاد و در گزینش، او را بر همه مقدم داشت، با بعثت او شکاف‌ها را پر کرد». عبارت «رَتَّقَ بِهِ الْمَفَاتِقَ»، به رفع پراکندگی آراء و اختلاف کلمه میان قبایل جاهلیت که به سبب دشمنی و کینه به وجود آمده بود، اشاره دارد (خوئی، ۱۳۵۱، ج ۱۴، ص ۸۵). «رَتَّقَ: أَصْلَحَ. الْمَفَاتِقُ: الخِلَافُ بَيْنَ الْجَمَاعَاتِ وَتَصَدُّعُ الْكَلِمَةِ. وَالْمُرَادُ: مَا كَانُوا فِيهِ قَبْلَ الْبِعْثَةِ مِنْ عَدَاوَاتٍ وَغَارَاتٍ وَحُرُوبٍ»؛ «رَتَّقَ یعنی

اصلاح کرد. المَفَاتِقِ یعنی اختلاف میان گروهها و اختلاف نظر. منظور این است که قبل از بعثت در حالت دشمنی و تاخت و تاز و جنگ بودند» (دخیل، ۱۴۰۸، ج ۲۱، ص ۷۰).

ب) «فَلَمَّ اللَّهُ بِهِ الصَّدْعَ وَرَتَّقَ بِهِ الْفَتَقَ» (خطبه ۲۳۱)؛ «او شکاف های اجتماعی را با وحدت اصلاح و فاصله ها را به هم پیوند داد». منظور از ترکیب «رَتَّقَ بِهِ الْفَتَقَ»؛ یعنی خداوند قلب های پراکنده و احوال مختلف آن ها را جمع کرد (عبده، ۱۴۲۶، ج ۲، ص ۳۳۲). «رتق» هرگاه به صورت مرکب به کار رود، به معنی پیوند توأم با اصلاح است. به تعبیر دیگر واژه «رتق» به رفع اختلافات قبیلگی اشاره می کند. این واژه به عنوان مصداق حدت اجتماعی مطلوب استعمال شده و پیامبر اکرم (ص) به عنوان محور اتحاد ذکر شده است. رفع اختلاف، مؤلفه معنایی مشترک میان رتق و وحدت است که سبب گردیده که آن ها در یک حوزه معنایی قرار گیرند.

۳-۴- التَّأَلُّفُ

واژه «تَأَلَّفُ» از ماده «أَلَفَ» فقط یک معنی دارد که بر پیوستن چیزی به چیز دیگر دلالت می کند (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۱۳۱). ماده «أَلَفَ» در باب تَفْعُلُ به معنی مدارا کردن، عطا کردن و مایل ساختن به خویش و در باب تَفْعِيلُ به معنی پیوند دادن و مهربانی کردن و در باب اِفْتَعَالُ به معنی مجتمع گردیدن و سازگاری نمودن به کار رفته است (محقق، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۴۹۳). این واژه با مشتقاتش ۲۲ مرتبه در نهج البلاغه تکرار شده است (محمدی و دیگران، ۱۳۶۹، ص ۲۸)، مانند:

الف) «أَلَّفَ بِهِ إِخْوَانًا وَفَرَّقَ بِهِ أَقْرَانًا» (خطبه ۹۶): «با او میان دل ها الفت و مهربانی ایجاد کرد و نزدیکانی را از هم دور ساخت». خداوند متعال، وجود پیامبر اکرم (ص) را محور اتحاد اجتماعی آنان بر اسلام قرار داد؛ یعنی میان امام علی (ع) و سلمان با این که آن دو از جهت نسبی از یکدیگر دور بودند، الفت برقرار ساخت و میان حمزه و ابولهب با وجود خویشی بین ایشان، به خاطر شرک جدایی انداخت (خوئی، ۱۳۵۱، ج ۷، ص ۱۱۹).

ب) «قُلُوبُ الرِّجَالِ وَحَشِيَّةٌ فَمَنْ تَأَلَّفَهَا أَقْبَلَتْ عَلَيْهِ» (حکمت ۵۰)؛ «دل های مردم گریزان است، به کسی روی آورند که خوشرویی کند». امام (ع) اصل سرشت دل ها را تَوْحُّش قرار داده و تنها به سبب امری خارجی - که همان تألف و احسان باشد - جذب می شوند (ابن ابی الحدید، ۱۳۹۲، ج ۱۸، صص ۱۸۵-۱۸۶). در این عبارت نیاز به محبت به عنوان محور وحدت اجتماعی ذکر شده است.

واژه «إِلْفُ» به معنی جمع شدن با میل و رغبت است و الفت جمع شدن مطلق نیست، بلکه آن نوع جمع شدنی است که میان اجزاء آن میل و رغبت باشد و بهترین کلمه برای آن در زبان فارسی «پیوند» است (قرشی، ۱۳۹۶، ج ۱، ص ۹۲). وجه تمایز واژه «وحدت» با واژه «الفت» در این است که وحدت دارای شمول معنایی است و دلالت آن بر همه مصادیق اجتماع است، درحالی که چنین مفهومی در الفت یافت نمی شود. مؤلفه معنایی مشترک وحدت با تألف، امنیت است. واژه تألیف در زبان عربی بر إصْطَاق و چسباندن دلالت می کند و درباره اجسام و محسوسات به کار می رود. روی همین اصل است که کلمه تألیف در مورد قلوب به طور استعاره به کار می رود؛ زیرا که قلوب اجسام هستند. به اعتقاد عسکری تألیف و آلف در زبان عربی در مفهوم موافقت و همراهی به کار می رود (عسکری، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۱۶۶).

۳-۵- الاحْتِشَاد

واژه «احتشاد» از ماده «حشد» به معنی جمع شدن به طریقه نامنظم است. همچنین به جماعتی از مردم در مکانی نسبتاً محدود «حشد» گویند (عمر، ۱۴۲۹، ج ۱، صص ۴۹۹-۵۰۰). «حشد» دو معنی دارد: یکی نزدیک شدن به کسی که قبل از اوست و دیگر کمک کردن. این واژه با مشتقاتش ۲ مرتبه به صورت مفرد و مصدر در خطبه غراء تکرار شده (محمّدی و دیگران، ۱۳۶۹، ص ۱۱۲) که در یک مورد مصداق وحدت اجتماعی مطلوب است: «الآنَ عِبَادَ اللَّهِ وَ الْخِنَاقُ مُهْمَلٌ وَ الرُّوحُ مُرْسَلٌ، فِي فَيْنَةِ الْإِرْشَادِ وَ رَاحَةِ الْأَجْسَادِ وَ بَاحَةِ الْإِحْتِشَادِ» (خطبه ۸۳)؛ «ای بندگان خدا! هم اکنون به اعمال نیکو بپردازید، تا ریسمان های مرگ بر گلوی شما سخت نشده و روح شما برای کسب کمالات آزاد است و بدن هایتان راحت و در حالتی قرار دارید که می توانید مشکلات یکدیگر را حل کنید». ترکیب «باحة الاحتشاد» به معنی اجتماع؛ یعنی پیوستن و یکی شدن در همکاری برای کار نیک است (عبده، ۱۴۲۶، ج ۱، ص ۱۱۳). در این خطبه امام، رسیدن به سعادت و کمال را برای بندگان خدا مشروط به استفاده صحیح از فرصت های نیکو دنیایی می داند. از سیاق کلام می فهمیم که «الاحتشاد» به معنی جمع شدن توأم با همکاری کردن در نیکی است.

۳-۶- التَّفَاف

واژه «التفاف» از ماده «لَفَّ» بر پیچیده شدن چیزی بر چیزی دلالت می کند (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۵، ص ۲۰۷). این واژه به معنی اجتماع کردن، به هم پیچیدن و با یکدیگر مخلوط شدن است (عمر، ۱۴۲۹، ج ۳، ص ۲۰۲۳). مشتقات التفاف ۶ مرتبه در نهج البلاغه تکرار شده (محمّدی و دیگران، ۱۳۶۹، ص ۴۱۱) که در سه مورد به معنی جمع کردن است، مانند:

الف) «والتفتت الملة بهم في عوائد برکتها» (خطبه ۱۹۲)؛ «و تمام برکات آیین حق، آنها را در برگرفت». منظور از عبارت «والتفتت الملة بهم»؛ یکپارچه شدن پس از پراکندگی است (ابن ابی الحدید، ۱۳۹۲، ج ۱۳، صص ۱۶۸). «التفتت: تَكَاتَفَتْ عَلَيْهِمْ عَوَائِدُ الْإِسْلَامِ وَبَرَكَاتُهُ فَفَازُوا بِهِ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ»؛ التفتت یعنی اینکه منافع و برکات اسلام شامل حال آنها شد (آنها را در برگرفت) و به واسطه آن در دنیا و آخرت کامیاب و رستگار شدند» (دخیل، ۱۴۰۸، ج ۱۹، ص ۵۷).

ب) «وَهَا هُمْ هَوْلَاءٍ قَدْ تَارَتْ مَعَهُمْ عِبْدَانُكُمْ، وَ التفتت إليهم أعرابكم» (خطبه ۱۶۸)؛ «هم اکنون بردگان شما با آن ها می جوشند و بادیه نشینان اطراف شما به آنها پیوسته اند». از این کلام امام (ع) استفاده می شود که شورش بر ضد عثمان بسیار ریشه دار بود و به ویژه گروه های محروم اجتماع با تمام قدرت در آن شرکت داشتند (مکارم، ۱۳۹۰، ج ۶، ص ۴۴۶).

۳-۷- اللَّصِق

واژه «اللصق» از ماده «لَصِقَ» بر همراهی چیزی با چیز دیگر دلالت می کند (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۵، ص ۲۴۹). واژه «لَصِقَ» به معنای به آن چسبید و آویزان شد، به گونه ای که بین آن دو شکافی نباشد به کار رفته است (عمر، ۱۴۲۹، ج ۳، ص ۲۰۱۱). این واژه با مشتقاتش ۱۰ مرتبه در نهج البلاغه تکرار شده (محمّدی و دیگران، ۱۳۶۹، ص ۴۱۰) که در دو مورد به معنی پیوند آمده است:

«ثُمَّ الصَّقِ بِذَوِي الْمُرُوءَاتِ وَالْأَحْسَابِ» (نامه ۵۳): «سپس در نظامیان با خانواده های ریشه دار، دارای شخصیت حساب شده، روابط نزدیک برقرار کن». امام (ع) در این نامه به مالک اشتر دستوراتی می‌دهد که با افراد یاد شده نزدیک و هم‌نشین شود؛ یعنی در این پست و مقام با آن‌ها همراه باشد (ابن میثم، ۱۳۸۸، ج ۷، ص ۴۷۵).

این گونه بر می‌آید که واژه «الَّلصَق» به معنی رابطه و پیوند خویشاوندی به کار رفته و مصداق وحدت عاطفی است. وجه تمایز این واژه با واژه وحدت در جدایی و گسستگی است که در واژه «الَّلصَق» چنین مفهومی یافت نمی‌شود.

۳-۸- الضَّم

واژه «ضَمَّ» در اصل بر سازگاری بین دو چیز دلالت می‌کند (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۳، ص ۳۵۷). این واژه با مشتقاتش ۱۲ مرتبه در نهج البلاغه آمده (قرشی، ۱۳۹۱، ج ۲، ص ۶۶۶) که در دو مورد در مصداق وحدت به کار رفته است:

الف) «فَلَيْبِثُمْ بَعْدَهُ مَا شَاءَ اللَّهُ، حَتَّى يُطَلِّعَ اللَّهُ لَكُمْ مَنْ يَجْمَعُكُمْ وَيَضُمُّ نَشْرُكُمْ» (خطبه ۱۰۰)؛ «پس از او، چندان که خدا خواهد زندگانی می‌گذرانید، تا آن که خدا شخصی را برانگیزاند که شما را متحد سازد و پراکنده‌گی شما را جبران نماید». مراد از واژه «يَضُمُّ» وحدت کلمه بر مبنای حق و ولایت است (مغنیه، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۴۳۵).

ب) «وَمَا كَانَ الْقِيَمُ بِالْأَمْرِ مَكَانَ النَّظَامِ مِنَ الْخَرْزِ يَجْمَعُهُ وَيَضُمُّهُ» (خطبه ۱۴۶): «جایگاه رهبر چونان ریسمانی محکم است که مهره‌ها را متحد ساخته و به هم پیوند می‌دهد». در این عبارت «زمامدار» در ایجاد پیوند و ارتباط به «رشته» تشبیه شده است. منظور از این تصویر محسوس به محسوس بیان نقش و جایگاه مهم زمامدار است تا «عمر بن خطاب» به عنوان خلیفه، به همراه لشکریان برای مصاف با ایرانیان نرود و بر جای خود چون قطب آسیاب ثابت قدم باشد و نظام امور از هم گسسته نشود (چمن‌خواه، ۱۳۸۴، ص ۳۴۶). می‌توان گفت که واژه «ضَمَّ» به معنی پیوستگی توأم با اصلاح در میان گروهی از مردم که از قبل پراکنده بودند، به کار رفته است. این واژه نه تنها اجتماع سیاسی و نظامی را در برمی‌گیرد، بلکه اجتماع فکری و فرهنگی را نیز شامل می‌شود.

۳-۹- الإلزام

واژه «إلزام» از ماده «لَزِمَ» به معنی پیوستگی چیزی با چیز دیگر به طور دائم و واجب است. به تعبیر دیگر بر همراهی و پایداری و وجوب مدارا به کار می‌رود (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۱۰، ص ۲۰۸). این واژه ۱۰ مرتبه در نهج البلاغه تکرار شده است (محمدی و دیگران، ۱۳۶۹، ص ۴۰۹) که به دو نمونه از آن در معنی پیوستگی دائم اشاره می‌شود:

الف) «انظُرُوا أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ فَالزَّمُوا سَمْتَهُمْ وَاتَّبِعُوا أَثَرَهُمْ» (خطبه ۹۷)؛ «مردم! به اهل بیت پیامبرتان بنگرید، از آن سو که گام برمی‌دارند، بروید، قدم جای قدمشان بگذارید». منظور از عبارت «الزَّمُوا سَمْتَهُمْ» پیروی از دستورات اهل بیت (ع) است. این سخن، در واقع اشاره به همان حدیث «ثقلین» است

که پیامبر (ص) در آن حدیث متواتر، بدان اشاره فرموده است. منظور از اهل بیت (ع) در این جا همان امامان معصوم (ع) می باشد (مکارم، ۱۳۹۰، ج ۴، ص ۳۱۵).

ب) «فَالزُّمُو السُّنَنَ الْقَائِمَةَ وَالْآثَارَ الْبَيِّنَةَ» (خطبه ۱۳۸): «پس باید بر سنت پیامبر (ص) باقی بمانید که برپاست و بر آثار رسالت تکیه نمایید که آشکار است». منظور از عبارت «الزُّمُو السُّنَنَ الْقَائِمَةَ» این است که آن ها را به پیروی از سنت نبوی و پیمودن مسیر شریعت دستور می دهد (خوئی، ۱۳۵۱، ج ۸، ص ۳۶۱).

واژه «لُزوم» تنها درباره حق به کار می رود؛ ولی واژه «إلزام» هم در حق و هم در باطل استعمال می شود (عسکری، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۴۶۴). این واژه مصداق وحدت عقیدتی مطلوب است؛ زیرا جزء در حق به کار نمی رود. تفاوت این واژه با وحدت در این است که واژه «إلزام» بر پیوستگی دائمی دلالت دارد؛ زیرا که مقید به مفهوم دائم است، در حالی که در وحدت، در ابتدا جدایی و گسستگی است.

۳-۱۰- الشَّعْب

واژه «شَعْب» به معنی جمع کردن، پراکندگی، اصلاح کردن و افساد کردن و از اضداد است (ابن منظور، ۱۹۹۷، ج ۳، ص ۴۳۹). به جمع کردن چیزهای پراکنده به ترتیب صحیح و منظم «شَعْب» گفته می شود (عسکری، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۳۰۰). این واژه با مشتقاتش ۱۶ مرتبه در نهج البلاغه تکرار شده (قرشی، ۱۳۹۱، ج ۲: ۵۹۷) که در دو مورد به معنی جمع کردن آمده است:

«أَلَا وَإِنَّ مَنْ أَدْرَكَهَا مِنَّا يَسْرِي فِيهَا بِسِرَاجٍ مُنِيرٍ... يَصْدَعُ شَعْباً وَيَشَعِبُ صَدْعاً» (خطبه ۱۵۰): «بدانید! آن کس از ما که فتنه های آینده را دریابد، با چراغی روشنگر، در آن گام می نهد... جمعیت های گمراه و ستمگر را پراکنده و حق جویمان پراکنده را جمع آوری می کند». مراد از ترکیب «يَشَعِبُ صَدْعاً» این است که «اختلاف نظر و تفرقه اهل هدایت و ایمان را به وحدت نظر و اتحاد تبدیل می کند» (ابن ابی الحدید، ۱۳۹۲، ج ۹، ص ۱۲۶). می توان فهمید که امام (ع) این جمله را برای تشویق مردم به الگوپذیری از ائمه بیان فرموده است. واژه «شعب» به دو صورت اسمی و فعلی به معنی جمع کردن توأم با اصلاح نمودن فساد به کار رفته و مصداق وحدت اجتماعی استعمال شده است.

۳-۱۱- التَّمَالُؤُ

واژه «تَمَالُؤُ» از ماده «مَلَأَ» در اصل به معنای پُر شدن است؛ یعنی قرار دادن چیزی در مکانی به اندازه ظرفیت آن مکان، تا این که ظرفیت آن مکان تکمیل گردد؛ چه از نظر مادی و چه از نظر معنوی (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۱۱، ص ۱۶۸) این واژه با مشتقاتش ۲۰ مرتبه در نهج البلاغه تکرار شده (محمدی و دیگران، ۱۳۶۹: ۴۲۴) که در یک مورد به معنی همکاری کردن آمده است:

«إِنَّ هَؤُلَاءِ قَدْ تَمَالُؤُوا عَلَيَّ سَخَطَةَ إِمَارَتِي» (خطبه ۱۶۹): «همانا ناگشین عهدشکن به جهت نارضایتی از حکومت من به یکدیگر پیوستند». مراد از فعل «تَمَالُؤُوا» متحد شدن و یکپارچگی است و مراد از واژه «السَخَطَةُ»، زشتی و ناخشنودی است و مراد از واژه «هؤلاء» طلحه و زبیر است (عبده، ۱۴۲۶، ج ۲، ص ۲۳۶). این خطبه به اصحاب جمل اشاره دارد که به دلیل دشمنی و خشنود نبودن از خلافت امام (ع) برای جنگیدن با او در بصره متحد شدند و یکدیگر را یاری کردند. «التَّمَالُؤُ» به معنی تعاون و همکاری با

یکدیگر برای ایجاد نزاع و درگیری به کار رفته که به دلیل هم‌نشینی شدن با واژه سَخَط (خشم شدیدی که مقتضی عقوبت است)، مصداق وحدت اجتماعی نامطلوب است. تفاوت وحدت با تَمَالُؤ این است که وحدت بر همه مصادیق اجتماع دلالت می‌کند، در حالی که تَمَالُؤ بر نوعی از اجتماع به کار می‌رود.

۳-۱۲- التَّظَاهِرُ

واژه «تَظَاهِرُ» از ماده «ظَهَرَ» بر نیرومندی و پدیدار گردیدن در پس پوشیدگی دلالت می‌کند و «ظَهَرَ يَظْهَرُ ظُهُورًا»؛ یعنی آشکار شد و پدیدار گردید و همچنین به معنای «وقت ظهر» و «کمر نیرومند» به کار رفته است که اصل در همه آنها پشت انسان می‌باشد؛ چرا که توان و نیرو را جمع می‌کند و بر عکس شکم است (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۳، ص ۴۷۱). ترکیب «تَظَاهِرُ الْقَوْمِ» در معانی یاری کردن و متحد شدن به کار رفته است (عمر، ۱۴۲۹، ج ۲، ص ۱۴۴۲). این واژه با مشتقاتش ۱۱۲ مرتبه در نهج البلاغه تکرار شده (محمدی و دیگران، ۱۳۶۹، صص ۲۸۵-۲۸۶) که به دو مورد آن اشاره می‌شود:

الف) «لِلظَّالِمِ مِنَ الرَّجَالِ ... يُظَاهِرُ الْقَوْمَ الظَّالِمَةَ» (حکمت ۳۵۰): «مردم ستمکار ... ستمکاران را یاری می‌دهد». مراد از واژه «يُظَاهِرُ» تعاون و همکاری می‌باشد (عبده، ۱۴۲۶، ج ۴، ص ۴۹۷).

ب) «وَ اللَّهُ لَوِ تَظَاهَرَتِ الْعَرَبُ عَلَي قِتَالِي لَمَا وَلَيْتُ عَنْهَا» (نامه ۴۵): «به خدا قسم! اگر اعراب در نبرد با من پشت به پشت یکدیگر بدهند، از آن روی برنتابم». امیرالمؤمنین (ع) ناتوانی ایی را که درباره اش تصور می‌کردند از خود سلب کرده و با سوگند جلاله بر آن تأکید می‌کند به این ترتیب که اگر تمام عرب برای مبارزه با او پشت به پشت هم دهند، رو از آن‌ها بر نخواهد گرداند (ابن میثم، ۱۳۸۸، ج ۷، ص ۳۹۴). «تَظَاهِرُ» به معنی تعاون و همیاری در نزاع و درگیری به کار رفته و دارای بار معنایی منفی است. این واژه مصداق وحدت سیاسی - اجتماعی نامطلوب است. نیرومندی مؤلفه معنایی مشترک وحدت با تَظَاهِرُ است.

۳-۱۳- التَّالِبُ

ماده «الْبَ» به معنی تجمع کردن، مایل شدن و بازگشتن و چیزی شبیه این است (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۱۲۹). این واژه به معنی جمع شدن، جمع کردن و تحریک کردن، به صورت لازم و متعدی آمده است. باب تَفْعُلُ آن به معنی جمع شدن و باب تَفْعِيلُ آن به معنی جمع کردن و جمع کردن توأم با افساد نیز به کار رفته؛ گویی جمع کردن مردم بر فساد است (قرشی، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۵۹). این واژه با مشتقاتش ۵ مرتبه در نهج البلاغه (محمدی و دیگران، ۱۳۶۹، ص ۲۸) به معنای توطئه‌چینی و وحدت نامطلوب آمده است: «تَأَلَّبَ عَلَيْهِ الْأَقْصُونَ» (خطبه ۱۹۴): «بیگانگان در کینه توزی و دشمنی با او متحد شدند». منظور از عبارت «تَأَلَّبَ عَلَيْهِ الْأَقْصُونَ» این است که کسانی که از نظر نسبی از او دور بودند برای جنگیدن با امام علی (ع) گردآمدند (خوئی، ۱۳۵۱، ج ۱۲، ص ۱۷۵). در این عبارت «تَأَلَّبَ عَلَي» به معنای جمع شدن برای ایجاد توطئه‌چینی به کار رفته است.

۳-۱۴- استجلاب

ماده «جَلَبَ» به معنی راندن از سویی به سوی دیگر و آوردن چیزی از محلی به محل دیگر است که بر استعلاء و تسلط دلالت دارد. باب افعال آن به معنی پشتیبانی و یاری کردن به کار رفته است (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۲، صص ۱۱۱-۱۱۲). جَلَبَ با مشتقاتش ۱۴ مرتبه در نهج البلاغه تکرار شده (محمدی و دیگران، ۱۳۶۹، صص ۸۶-۸۷) که در پنج مورد به معنای «جمع کردن» آمده است و در این بخش از پژوهش به دو مورد از آن اشاره می‌شود:

الف) «أَلَا وَإِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ ذَمَرَ جِزْبَهُ وَاسْتَجَلَبَ جَلْبَهُ» (خطبه ۲۲): «آگاه باشید! که شیطان، حزب و یارانش را بسیج کرده و سپاه خود را از هر سو فراهم آورده است».

ب) «أَلَا وَإِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ جَمَعَ جِزْبَهُ وَاسْتَجَلَبَ خَيْلَهُ وَرَجَلَهُ» (خطبه ۱۰): «همانا شیطان حزب خود را جمع کرده و پیاده های لشکر خود را فراخوانده است». امام (ع) در این عبارت ها لشکریان طلحه و زبیر را تشبیه به لشکریان شیطان کرده است که به خاطر جاه طلبی، دست به ایجاد تفرقه در امت اسلامی زدند (مکارم، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۴۵۶).

فعل «جَلَبَ» با مشتقاتش به معنی فریاد زدن از روی قهر و جمع کردن برای ایجاد فساد و شورش به کار رفته اند. این واژه دو بار به باب استفعال و دو بار به صورت اسم فاعل در خطبه‌های ۳۲ و ۱۶۸ مصداق وحدت سیاسی - اجتماعی نامطلوب به کار رفته و یک بار به باب افعال در خطبه ۱۸۵ در مصداق وحدت اجتماعی استعمال شده است.

نتیجه‌گیری

مهمترین نتایج و دستاوردهای این پژوهش عبارت است از:

۱. واژه «وَحْدَة» در نهج البلاغه به معنی اتّحاد و همبستگی - که در زبان فارسی وجود دارد - به کار نرفته است، بلکه به معنی «تنها و یگانه» استعمال شده است؛ ولی از مشتقات آن، مانند «واحد» با ترکیب شدن با اسمی به مفهوم اتّحاد استعمال شده است.

۲. اسامی یا افعالی که در یک متن با حروف جر در کنار یکدیگر به کار می‌روند، نوعی رابطه معنایی نیز با یکدیگر دارند که با کشف آن رابطه، می‌توان به معنای واژه‌ها نزدیک شد. حرف جر «علی» بیشترین کاربرد را در همنشینی با واژه های حوزه معنایی وحدت دارد که در معنی غیر مکانی یا استعاره به کار رفته است.

۳. واژگان جانشین حوزه «وحدت» عبارتند از: «التَّوَّاصِلُ، اللَّمَمُ، الرَّتَقُ، التَّأَلُّفُ، الإِحْتِشَادُ، إِيْتِافُ، اللَّصِقُ، الصَّمَمُ، الإِلْزَامُ، الشَّعْبُ، التَّمَالُّؤُ، التَّظَاهُرُ، التَّأَلُّبُ و استجلاب». در این میان واژه «اجتماع» بیشترین تداعی هم معنایی با وحدت را دارد.

۴. استفاده از واژگان جانشین کلمه «وحدت» می‌تواند در القای معنای وحدت به مخاطب نقش ایفا نماید.

۵. ترکیب‌های همنشین در حوزه معنایی وحدت که تحت عنوان «باهم آیی‌های واژگانی» بررسی شده‌اند، به دو دسته تقسیم می‌شوند: یکی ترکیب‌های دالّ بر اتحاد مطلوب مانند: «الاجتماع علی الألفة، الاجتماع علی العزّة، الاجتماع علی الإمام و علی الرجل»؛ «التّمسک بحبل القرآن» و «التّمسک بتقوی الله»؛ «اصلاح/ صلاح ذات البین»؛ دیگری ترکیب‌های دالّ بر اتحاد نامطلوب، مانند: «الاجتماع علی الباطل»، «الاجتماع علی الفرقة»، «الاجتماع علی تکذیب النبی»؛ «الاصطلاح علی الحبّ»، «الاصطلاح علی الإدهان»؛ و «التواخي علی الفجور» و «التّصافر علی الهضم».
۶. امام علی(ع) از واژه‌های مربوط به حوزه معنایی وحدت، مفاهیمی چون جمع شدن، اتحاد، برادری، همکاری، پیوستن و اصلاح کردن را به کار برده و برای مصادیقی همچون وحدت عقیدتی، اجتماعی، سیاسی و عاطفی استعمال نموده است.

منابع و مأخذ

- نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، قم: مؤسسه انتشاراتی فرهنگی امیرالمؤمنین(ع)، ۱۳۹۳ ش.
۱. آقانوری، علی؛ *امامان شیعه و وحدت اسلامی*؛ قم: انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب، ۱۳۸۷ ش.
 ۲. ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبة الله؛ *شرح نهج البلاغه*؛ ترجمه: غلامرضا لایقی، تهران: نشر نیستان، ۱۳۹۲ ش.
 ۳. ابن فارس، ابوالحسین احمد؛ *معجم مقاییس اللغة*؛ تهران: انتشارات علوم اسلامی، ۱۴۰۴ ق.
 ۴. ابن منظور، محمد بن مکرم؛ *لسان العرب*؛ قم: ادب الحوزه، ۱۹۹۷ م.
 ۵. ابن میثم بحرانی، کمال الدین میثم بن علی؛ *شرح نهج البلاغه*؛ به کوشش: قربانعلی محمدی مقدم و علی اصغر نوایی زاده، چاپ سوم، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۸۸ ش.
 ۶. احمدپور، علی اکبر؛ *امام علی (ع) و هم‌گرایی اسلامی در عصر خلافت*؛ قم: مؤسسه بوستان کتاب، ۱۳۸۶ ش.
 ۷. بی‌پرویش، مانفرد؛ *زبان‌شناسی جدید*؛ ترجمه: محمدرضا باطنی، تهران: آگاه، ۱۳۷۴ ش.
 ۸. جعفری، محمد تقی؛ *ترجمه و شرح نهج البلاغه*؛ تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۹ ش.
 ۹. چمن‌خواه، عبدالرسول؛ *صور خیال در نهج البلاغه و تجلی آن در ادب فارسی*؛ شیراز: نشر نوید، ۱۳۸۴ ش.
 ۱۰. خزانلی، محمدعلی؛ *شرح و تفسیر چهل خطبه نهج البلاغه در محضر استاد آیت الله حاج شیخ عباس ایزدی*؛ قم: نشر هاجر، ۱۳۸۶ ش.
 ۱۱. خوئی، میرزا حبيب الله؛ *منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه*؛ الطبعة الرابعة، طهران: المكتبة الإسلامية، ۱۳۵۱ ش.
 ۱۲. دامغانی، حسین بن محمود؛ *قاموس قرآن در وجوه و لغات مشترک*؛ به اهتمام: کریم عزیزی نقش، تهران: بنیاد علوم اسلامی، ۱۳۶۱ ش.
 ۱۳. دخیل، علی محمد علی؛ *شرح النهج البلاغه*؛ بیروت: دار المرتضی، ۱۴۰۸ ق.
 ۱۴. راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ *مفردات الفاظ قرآن کریم*؛ ترجمه حسین خداپرست، قم: نوید اسلام، ۱۳۹۴ ش.
 ۱۵. زبیدی، سید محمد مرتضی؛ *تاج العروس من جواهر القاموس*؛ بیروت: دار صادر، ۱۹۶۶ م.
 ۱۶. زمخشری، محمود بن عمر؛ *أساس البلاغه*؛ بیروت: دارالمعرفة، ۱۴۱۵ ق.
 ۱۷. صفوی، کورش؛ *درآمدی بر معنی‌شناسی*؛ تهران: نشر سوره مهر و حوزه تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۳ ش.
 ۱۸. صوفی تبریزی، عبدالباقی؛ *منهاج الولاية فی شرح نهج البلاغه*؛ تحقیق: حبیب الله عظیمی، تهران: آینه میراث، ۱۳۷۸ ش.
 ۱۹. طریحی، فخرالدین؛ *مجمع البحرين*؛ چاپ دوم، تهران: نشر مرتضوی، ۱۳۶۲ ش.
 ۲۰. عبده، محمد؛ *شرح نهج البلاغه*؛ بیروت: دارالمعرفة، ۱۴۲۶ ق.

۲۱. عسکری، ابوهلال؛ *معجم الفروق اللغویة*؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۲ ق.
۲۲. عمر، احمد مختار؛ *معجم اللغة العربية المعاصرة*؛ قاهرة: عالم الکتب، ۱۴۲۹ ق
۲۳. فیومی، احمد بن محمد؛ *المصباح المنیر*؛ ج ۳، قم: مؤسسه دار الهجرة، ۱۳۸۳. ش
۲۴. قرشی، سید علی اکبر؛ *قاموس قرآن*؛ تهران: مرکز فرهنگي نشر قبله، ۱۳۹۶ ش.
۲۵. _____؛ *مفردات نهج البلاغه*؛ چاپ سوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۹۱ ش.
۲۶. کرمانی، سعید؛ *معنی شناسی عقل در قرآن کریم*؛ تهران: دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۹۱ ش.
۲۷. محقق، محمدباقر؛ *دائرة الفرائد در فرهنگ قرآن: بضمیمه اسماء و صفات خداوند در قرآن*؛ تهران: نشر بعثت، ۱۳۶۴ ش.
۲۸. محمدی، سید کاظم، دشتی، محمد؛ *المعجم المفهرس لالفاظ نهج البلاغه*؛ قم: انتشارات امیرالمؤمنین (ع)، ۱۳۶۹ ش.
۲۹. مصباح یزدی، محمدتقی؛ *اخلاق در قرآن جلد سوم (مشکات)*؛ چاپ ششم، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۹۱ ش.
۳۰. مصطفوی، حسن؛ *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر، ۱۳۶۰ ش.
۳۱. مصطفی، ابراهیم و دیگران؛ *المعجم الوسیط*؛ استانبول: المكتبة الإسلامية، ۱۴۱۱ ق.
۳۲. مغنیه، محمدجواد؛ *در سایه سار نهج البلاغه*؛ تحقیق: سامی الغریری؛ ترجمه: محمد باقر معموری و دیگران، قم: دار الکتب الاسلامی، ۱۳۸۷ ش.
۳۳. مکارم، ناصر؛ *پیام امام امیرالمؤمنین: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه*؛ قم: نشر امام علی بن ابی طالب، ۱۳۹۰ ش.